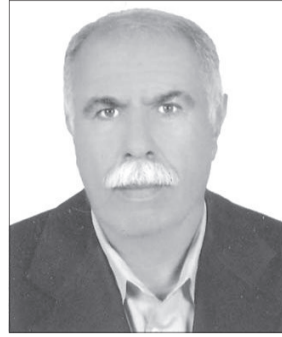




دلگ سوخت

● دکتر لطفعلی کریمی

دلگ سوخت،
پرپر شد غنچه‌ی طلایی اندیشه میان طوفان بغض،
سبک شدم،
و سبکبال پر کشیدم به سوی گذشته.
به آرامش رسیدم،
با دیدن دوباره‌ی خانه‌های گلی، سقف‌های چوبی
و درب‌های کتابی.
فاصله‌ی میان گذشتن و برگشتن،
درست به اندازه‌ی فاصله‌ی بغض و ترکیدن بود،
- هموار و رؤیایی،
عاری از نزاع،
میرا از صغیر گلوله و صدای انفجار -
آه، پروردگار عالمیان!
کدام راهب به تو مؤمن است؟
کدام کاهن خوشبختی‌دیگران را از تو طلب می‌کند؟
تا رسیدن به تو،
و تا سرشار شدن از عشق به زندگی،
فاصله‌ی ای نیست.
صدای اذان
و زمزمه‌ی نسیم،
آرامشی است برای مؤذن،
کدام مؤذن آرامش همسایه‌اش را از خدا می‌طلبد؟
کجاست قلبی آینه‌سان که هیچ تصویری را در خود
نشکند؟
آینه‌غبار می‌گیرد،
و قلب زنگار؛
غبار آینه را با دستمالکی می‌توان زدود،
اما زنگار قلب را هرگز.
دور شدم از وادی آینده،
از راهی که آمده بودم بر گشتم،
در گذشته به کلبه‌ی گلینی فرود آمدم،
و دلگ سوخت.
دلگ سوخت به روزگار پیر زال شکسته قامتی،
که ملتسمانه،
جوجه‌غازهای بیمارش را برای دانه چیدن صدا می‌زد.
دلگ سوخت،
و ناگهان به هیاهوی آینده فرود آمدم.



نوای عشق

محمدحسین جوکار

ای گوهر یگانه بحر ولا علی
آینه تمام نمای خدا علی
ای جاودانه مرد حقیقت امام عشق
گنج نهران بارگه کبریا علی
نقش نگین شاه ولایت از آن توست
زیر نگین توست همه ماسوا علی
هفت آسمان به خاک درت سجده می‌برد
ای نور جاودانه ارض و سما علی
حسن خدا در آینه‌ات جلوه می‌کند
ای جلوه‌گاه نور جمال خدا علی
دلها به یاد روی تو در سینه می‌تپد
ای منتهای فضل و کمال سخا علی
خاک درت امید همه دل شکستگان
ما هم شکسته خاطر و زاریم یا علی
از سینه‌ی شکسته‌ی غمگین مبتلا
با یاد عشق روی تو خیزد نوا علی
تو یاور رسالت و تو یاور خدا
پرونده گل به دامن خود مصطفی علی
گشتی ز بعد ختم رسالت به امر حق
بر عالم وجود تو فرمانروا علی

تقدیم به روح تمام از دست رفتگان

پدر

☑ لعلیا بریمی

یادگاری‌هایت را دوست دارم، آخرین دیدارت را به یاد می‌آورم. چقدر زیبا بودی، ولی حالا بین ما نیستی. تو کجایی بهترینم؟ تو کجایی عزیزترینم؟ دلت برای کودکانت تنگ نشده؟ آنها بی‌تاب بودند. بی‌تاب دیدن پدرشان. چه کسی بعد از تو جای خالی‌ات را پر خواهد کرد؟...
هیچکس، تو بهترین پدر دنیا بودی، اما خیلی زود ما را ترک کردی. حسرت داشتن تو را می‌خورم. تو نیستی، تو را نداریم و چقدر سخت است.
خدایا عزیزترین ما دست توست. آمرزیده‌اش بگردان.



و چه زیبا...

آمنه جوکارمهر

چه زیباست به یاد تو با چشم‌های خفته گریستن
چه زیباست همیشه تو را یاد کردن
چه زیباست در وهم با تو زیستن
چه زیباست شب را با عشق تو سحر کردن
چه زیباست همراهی با دل‌های شکسته
و چه روزهایی که گذشت و نیامدی
و چه زیبا خواهد شد زندگی با آمدنت
معشوق دل‌های شکسته تویی که نامت بر قلب ما حک شده است تا آمدنت را به فراموشی نسپاریم. پس بیا که در گوشه‌ی این قطار هنوز هم می‌توان چشمانی که از انتظار به دشت غم نشسته‌اند را یافت.

سلام، بفرمایید

● کامران عظیمی



چرا جمع می‌شد و محصولی نداشت:
چرا، بله قربانی که به سختی بر زبان می‌چرخد می‌آید و جای بل بفرمو را می‌گیرد.
چرا، برای مکانی که در آن کار می‌کنیم ارزشی قائل نیستیم.
چرا، تعارف‌های بیخودی.
چرا، بی‌ارزش دانستن وقت ارباب رجوع.

جیلینگ،
- الو، سلام! حال شما خوبین؟!!!! بل بفرمو! موخ ازت گفتیدم آمده‌م، ساکم بسم اقه زنگ نزن کار دارم ولی راسی آمانان بوگو...
تماس که به طول انجامیده بود خانم دومی: بفرمایید بنشینید، من که عجله داشتم و پاهایم خسته شده بود منتظر همین پیشنهادی بودم که زبانم به تعارف چرخید و: نه ممنون عجله دارم،
تعارفی بی مزه بیش نبود چون شما چه کارهای دیگری هم داشته باشید و چه نه، باید منتظر پشت میزی‌ها باشید.
بعد از گذشت تقریباً یک دقیقه، با یک بخشید آرام روی صندلی نشستم، محیط جدید اطراف چشمانم را بی‌قرار کرده بود و سؤال بود که بیرون می‌ریخت، چرا با

از آن طرف خیابان خیز برداشته بودم که پله‌ها را درنوردم، قبل از اینکه شمارش آن پله‌های ترسناک شروع شود، پستویی نظرم را فراخواند که کارتان در اینجا انجام می‌شود. خیز را خواباندم و آرام جلو رفتم، دو خانم آنجا بودند، یکی نشسته و دیگری ایستاده:
- سلام!
(خیلی جالب، دوست داشتنی و کمیاب است به اداره و سازمان خصوصی و غیرخصوصی که در آنجا کار دارید وارد شوید و مسئول محترم، مشغول (تلفن، گپ با همکار، جای) نباشد.) به سرعت پاسخ گرفتم!
- سلام! بفرمایید در خدمتم.
- خواهش می‌کنم خدمت از ماست، می‌خواستیم...
بحث به جاهای خوب رسیده بود که تلفن

ردپایی از تو نیست

☑ رؤیا حدادیان



با چشمان خسته، هنوز در انتظار تو هستم و با دست‌های سرد به دنبال گرمی دست تو می‌گردم. پاهایم با سرعت در حرکتند، اما ردپایی از تو نیست. نفسم در سینه‌ام حبس شده و فقط با صدای لوزان، تو را صدا می‌زنم.
برگرد کنارم که تو دنیای منی و بی‌تو بوجم...

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

